

در حاشیه برنامه دولت
برای ارائه کارت اعتباری سفر با اقساط ۲۴ ماهه
(جراید)



کارتون: محمدعلی رجایی

یک
فیلم خوب

کمیک / صفحه ۸

باز آمد...
زور ماه مهر!

گیر کتی / صفحه ۵

وعده‌های
۵ هزار دلاری!

میشه ایچور بره؟! / صفحه ۲



جفتمون سروته یک کرباسیم!

● سلام سهمیه اولی!
● سلام سهمیه سومی!
● خوش به حالت سهمیه اولی!
● واسه چی سهمیه سومی؟!
● واسه اینکه اولی سهمیه اولی! هر چیزی اولش خوبه: مقام اول، جایگاه اول، رتبه اول. مدال طلا مال توعه، حق توعه، سهم توعه!
● اسکل! سهمیه سومی! مگه مسابقات طناب کشیه که مدال طلا و برنز داشته باشه؟ من لیتری ۳ هزار تومنم، تو لیتری ۱۰ هزار تومن، بعد خوش به حال من؟!
● عه! مگه ما از شکم یک پالایشگاه زاده نشدیم سهمیه اولی؟! مگه داداشی نیستیم؟! پس چرا قیمتامون فرق داره؟! نکنه من سوپریم تو سرب دار، من تمیزم تو طعم دار؟!
● نه تو سوپری، نه من بقالی! نه تو اکتان داری، نه من متانول! جفتمون سر و ته یک کرباسیم!
● پس نکنه من زن خوبم که گرون ترم سهمیه اولی!
● نه سهمیه سومی! بابا هامون هم یکیه و زن و سهمیه و پارتی هم نداریم! ولی تو رو زن خوبا مصرف می کنن، من رو زن بدا! من می رم توی شکم پراید و تیرا و آردی، تو می ری توی باک لندکروز و بنز و پورشه! من رو وانت پیکان می خوره می ره میدون هندونه بار می زنه، تو رو وانت پیکاپ سرمی کشه می ره کویر جامپ می زنه! من رو سی جی ۱۲۵ پیک موتوری می گیره باهاش باربری می کنه، تو رو هنداه ۱۰۰۰ می بلعه باهاش دلبری می کنه! با من می رن سرکار، با تو می رن دور دور!
● پس سهمیه اولی، تو سهم عوامی، من سهم خواص!
● آره سهمیه سومی! ما دوتا مثل تخم مرغیم که هردواز انتهای مرغ می آیم و زرده و سفیده داریم و شکل و طعم و مزه و خاصیتمون یکیه، ولی یکی می ره روی شانه مقوایی و به مصرف فقرا می رسه، یکی می ره توی بسته بندی طلقی و به مصرف پول دارا! ما دوتا جنس همیم، ولی مثل هم نیستیم!

وعده های ۵ هزار دلاری!

ترامپ در گرد همایی دالاس: «اگر جمهوری خواهان در مجلس و سنایپروزشوند، من به هر شهروند بزرگ سال ۵ هزار دلار سود سهام می دهم!» (تسنیم)

یک ماه بعد در فلوریدا: «حاضر محترم، مردم بزرگ آمریکا! آن ۵ هزار دلار؟ اوه بگذارید راستش را بگویم، آن پول خرد بود! در حد یارانه معیشتی، یک پیش پرداخت خنده دار! وقتی ما برنده شویم (و ما چنان با اختلاف تاریخی برنده می شویم که دموکرات ها از شدت گریه چشمشان قرمز شود، ولی بگویند پشه رفته توی چشممون، آن ها عادت دارند دروغ بگویند)، هر آمریکایی نه تنها ۵ هزار دلار

می گیرد، بلکه یک خودرو تسلا، کاملاً رایگان، با باک کاملاً پر از بنزین دریافت می کند! می گویند تسلا برقی است؟ مهم نیست! چون ما پالایشگاه های ونزولا را تسخیر می کنیم و توی باک تسلا بنزین سوپر می ریزیم تا دودش چشم دموکرات ها را کور کند! خودرویی با بیمه بدنه، شخص ثالث و حتی عوارض جاده ای! و کاری می کنم خود ایلان ماسک سوار بر تسلا بیاید دم در خانه تان، ترمز دستی را بکشد و سوئیچ را تحویل دهد. ایلان آدم خوبی است، تی شرت های قشنگی دارد که فکر کنم مستقیم از جمعه بازار آزادشهر مشهد می خرد! با من دوست است، مثل برادر، بلکه هم بیشتر!

دو ماه بعد در نیویورک: حالا درسته اون ۵ هزارتا رو ندادم ولی «دموکرات های بازنده می گویند ترامپ نمی تواند این کار را بکند، آن ها دیوانه اند! باز مثل همیشه دروغ می گویند، آدم های حسود و شکست خورده! بعد از آن تسلاهای خوش رکاب، چه می خواهید؟ می دانم! هر خانواده آمریکایی، یک پنت هاوس لوکس در بلندترین برج منتهن خواهد داشت! شاید بگویید مگر ما چند تا بلندترین برج منتهن داریم، اما من روی قولی که به شما می دهم، پایبند هستم. با شیرالات طلا و همسایه هایی که همگی جمهوری خواه و طرف دار من هستند! از این بهتر؟ قیمتش؟ صفر دلار! باور کنید، ما کاری می کنیم که مکزیک نه تنها هزینه دیوار مرزی، بلکه هزینه ساخت این پنت هاوس ها، پول شارژ آسانسور، قبوض آب و برق، تعمیرات لوله کشی، پول نظافتچی پله ها و حتی عوارض نوسازی شهرداری منتهن را تا قرن بعدی بپردازد! تا حالا هیچ کس در تاریخ آمریکا به شما مسکن مهر منتهن نداده بود، ولی من می دهم!»

سه ماه بعد در لاس وگاس: حالا درسته وعده های قبلی محقق نشد ولی «حالا، بی نظیرترین وعده تاریخ بشریت! وعده ای که مخ آکبند کاملاً هریس و جو بایدن حتی گنجایش فکر کردن به آن را هم ندارد، چون کله من پر از مغز است و آن ها هیچی نمی فهمند! وقتی برنده شویم، هر شهروند یک بلیت رایگان سفر دوهفته ای به مریخ با اقامت در هتل هفت ستاره «ترامپ اینترنشنال مریخ» دریافت می کند!

صدای سردبیر بلخمون را می شنوم که به نویسنده ستون می گوید اغراق در طنز خوب است، ولی نه تا این حد. او نمی داند من جدی می گویم. تازه با سریع ترین سفینه ها و شام استیک با سس مخصوص در موقعیت بی وزنی! اما از همه مهم تر: یک دیوار بسیار بلند، ضخیم و طلایی دور تا دور سیاره مریخ می کشیم تا هیچ موجود فضایی غیرقانونی و بی شناسنامه ای نتواند وارد شود و شغل های شما را بدزدد! اصلاً یک چیزی: ما مریخ را دوباره با عظمت خواهیم کرد!

لُخ تو رُخ



منصوره احمدی

۱ افتتاح پروژه های مخابراتی با حضور رئیس جمهور و وزیر ارتباطات



دیدید ۶۷ تا ملک از جای دیشی توقیف شد؟ ۶ همت پولشده! خداروشکر ما که اهل تخلف نیستیم ولی اگه اموال ما رو اعلام کنن، ابرومون جلو مردم می ره این قدر هیچی نداریم!

جسارتا خودتون رو با من یکی نکنین. من به بسته ترافیک ۳۰ گیگ کی کم کار در حد خشک دارم قربان!

۲ سحرگاه چهارشنبه؛ تنگه همیشه هرمز!



هیچی بابا، آمریکاییا همین از صید زیر دریایی شون پشماشون ریخته بود، روی آب پر پشم و پیل بود! تونستیم درست حسایی صید کنیم.

دربا چه خبر؟ دیشب باز آتیش بازی بود.

آخه، آخه، تف کنین! هی می گم اینا پشمک نیست، پشمک باید شیرین باشه، باز می کن بخور نعمت خداست! بفرما همه ش پشم بود!

۳ رهاسازی پرندگان شکاری در حاشیه تالاب قم



جدی جدی از امروز خودم باید برم دنبال غذا؟ حالا ما شیشلیکی کیلو ۲ تومن که نخواستیم، به کلیشه ای، ماری، بوفالویی چیزی می دادی هم کارمون راه می افتاد دادا.

ببین، یعنی دهشت سرویس! این قدر بر بیابونه اینجا، سرگین غلئون که هیچ، خود سرگین هم گیرمون نمی آد!

۴ افتتاح دوازدهمین نمایشگاه نوشت افزار ایرانی



سواد دارم، خویشم دارم، ولی نیگا این خیلی درازه! یک دو سه چهار... هفت رقمه!

تو مگه نگفتی سواد داری؟ آره؟ آگه راست می گی، بخون دیگه! ماما گفت همونی که پشت جلد نوشته، قیمتشه.

تشنج نکنی بابا با سواد! دفترآ دونه ای ۳۵۰ تومنه!



ناعادلانه‌ترین مقایسه هفته: متأسفانه این روزها سیاه‌نمایی در برخی رسانه‌ها به اوج رسیده است! تیتیر می‌زنند: «مبلغ کالا بزرگ کمتر از پول نیم کیلو گوشت!» خب برادر من، این چه مقایسه نادرست و غرض‌ورزانه‌ای است؟ چرا باید قدرت خرید یک طرح بزرگ را با «گوشت قرمز» مقایسه کرد که اصلاً برای نقرس مضر است و چربی خون را بالا می‌برد؟ اگر بنابه مقایسه عادلانه و امیدآفرین باشد، می‌توان از شاخص کلیدی نمک استفاده کرد. مثلاً به جای گوشت ببینید با همین مبلغ کالا بزرگ چند بسته هفتصد گرمی نمک پیدار می‌توان خرید؟ آن قدر نمک که بتوانید با آن تا سه سال آینده فشار خونتان را روی ۱۸ تنظیم کنید.

کارآمدترین تورم هفته: جراید تیتور زده اند که «گرانی، مردم را تعمیرکار کرده است»، اما راستش خیلی وقت است که از فاز تعمیرکاری ساده عبور کرده ایم و رسماً

غذایی ترین مجوز قضایی هفته: روزنامه شهرآرا
از قول مدیرکل پشتیبانی امور دام استان نوشت:
۲۵۰ تن گوشت مرغ تاریخ مصرف گذشته در
اردیبهشت، با مجوز رسمی قضایی، به سوسیس و
کالباس تبدیل شد! اینجا چند سؤال فنی و حیاتی
برایمان پیش آمد: مثلاً نمی شد همین ۲۵۰ تن مرغ
تاریخ گذشته را کنار همان مواد مخدري که جلو
دوربین امحا می کنند، آتش بزنید و خلاص؟ یا مثلاً
نمی شد لابه لای محموله های خاویار و زعفران و پسته،
این مرغ های باستانی را هم صادر کنید برون آن طرف
مرز؟ اصلاً شما متخصص گوارش و معده خوب کجا
سراغ دارید؟ و بیزیشان دقیقاً چقدر است؟ بیمه تأمین
اجتماعی هم قبول می کنند؟ اصلاً همه این سؤالات
به کنار! سؤال مهم تر و حیاتی تر: وقتی منشی محترم با
لبخندی می گوید «ساعت چارونیم عصر آقای دکتر تشریف
می آرند»، حدوداً منظورشان ساعت چند شب است؟



در حاشیه تأکید رئیس جمهور بر روز بدون خودرو در دولت

پزشکیان

 وزیرِ رفاہ

عارف



وفاة

شهردار

بہ شکایت، left the group

بلاای دل بلاای دل بلایی
نگوهر دم رسد بر ما جفایی
ندارد این تعجب، چون که گفتند
همیشه خرج دارد یول جایی!

چنین می‌گفت مردی لاغر اندام
یکی از شاکیان فایل پرهام
که من وقتی شنیدم گول خوردم
همان حار بخت کلا کرک و برهام!

اگرچه مرد بابا ناپهنگام
بشد وقتی وصیت نامه اعلام
همه ویلا و ماشین ارث بردند
من بیچاره کانال تلگرام!

مدیراھی نگو آخر به ما چه
خبر داری ز نرخ کله پاچه؟
برای خوردن یک دست از آن
بگو باید بخارم چند پاچه؟

ندونم که لگن یا اینکه تشتی؟
شده نرخ تو بالا تر ز کشتی
گذشتی از صد و بیست و دو خان و
در آخر هم ز روی من گذشتی!

لذت / ئیس جمهور کجا و لذت ما کجا؟!

وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در گزارش به مردم درباره عملکرد دوساله دولت گفت: بیشترین لذت آقای پزشکین این است که گرهی از زندگی مردم باز کند. ضمن عرض ادب خدمت ایشان و ابراز تشکر از آقای پزشکین که با باز کردن گره های مالذت می برند، بررسی کردیم دیگر مسئولان از چه چیزهایی لذت می برند.

مقام داری و لذت تصاعی

این بزرگواران هم به طور غیرمستقیم از دلار لذت می برند، ولی نه از خودش. خود دلار که لذتی ندارد. یک تکه کاغذ است که عکس یک اجنبی رویش است و کمی هم صاف است و کهنه نیست و جنس خوبی دارد. مقام های داری از چیزهایی که با دلار بالا می رود لذت می برند، از ماشین، لوازم خانگی، پوشاک و خوراک گرفته تا کفش و دمپایی و آفتابه و لگن و آغل و منقل. خدا را شکر همه چیز اینجا به دلار وابسته است و مقامات هم دائم اللذت!

مدیر بنزینی و صفر بی شمار

ممکن است فکر کنید مدیر بنزینی از بنزین لذت می برد. مثل خودمان که وقتی بچه بودیم و پدرمان ماشین را می برد پمپ بنزین، از بوی بنزین کیف می کردیم. یادش به خیر زمانی بود که مردم راحت و بی دردسر می رفتند پمپ بنزین، بگذریم. ولی مدیر بنزینی از بنزین یا بویش یا رنگش لذت نمی برد. مدیران بنزینی از پول بنزین لذت می برند. از جیرینگ جیرینگ صدایش، از قرقر شماره اندازه پمپ ها، از پیامک واریز بانکی اش، از تعداد صفرهایش که دیگر روی صفحه نمایشگر پمپ ها جان نمی شود و با برچسب می چسبانند. حتی از همان چیزی که قاتی بنزین می ریزند تا برکت کند.

خودروساز و لذت بی رقیب

آنچه مسلم است، خودروسازان از خودروساختن لذت می برند. چه لذتی از این بالاتر که با چهارتا ورق حلبی و چندتا پیچ و مهره و تیر و تخته و میخ و سیخ، وسیله ای بسازی که هم بنزین را قلب قلب بخورد، هم فاتحه هوا را بخواند، هم کروکرو کشته بدهد، بعضی وقت ها هم راه برود! بعد برای همین وسیله هم صف پیش فروش بگذاری و قرعه کشی کنی و میلیاردی پول بگیری. بعد هم که دادی به مردم، به هیچ چیز دیگرش کار نداشته باشی. تازه اجازه هم ندهی که هیچ رقیبی پایش به بازاری باز شود. چه لذتی از این بیشتر؟

مدیر کل سه نقطه و لذت بی تکان

آن «سه نقطه» به معنی این نیست که ما اسمشان را نمی دانیم یا فراموش کرده ایم؛ به این معنی است که نباید اسمشان را بیاوریم. خب ما هم بچه های حرف گوش کنی هستیم و می گوئیم چشم. این گرامیان برعکس اسمشان که خیلی خاص است، خیلی عام لذت می برند. همه چیز برایشان لذت بخش است، از گوجه فرنگی گرفته که با یک گوشه چشم قیمتش را چند برابر می کنند، تا نفت که با یک نامه از این گالن به آن نفت کش می برند. اصلاً زندگی کردن در اینجا برای این ها همان لذت بردن است. یعنی در این کشور تکان می خورند، لذت می برند. گاهی حتی تکان هم نمی خورند، ولی باز هم لذت می برند. خوش به حالشان.

رئیس فناوری و لذت بدون فیلتر

همان طور که از اسمشان هم مشخص است، این رئیس ها خیلی با کلاس هستند. پس لذت بردنشان هم خیلی با بقیه فرق می کند. این عزیزان (البته عزیز ما که نیستند، مثلاً عزیز) خودشان نت پرسرعت، سیم کارت سفید، وی پی ان بدون محدودیت، کانفیگ بدون قطعی، اکانت نامحدود، تیک آبی و هر چیز خوب فناوری را دارند و از آن ها لذت می برند، ولی نوبت به ما که می رسد، معتقدند همین نت زپرتی برایمان بس است و حتی از سرمان هم زیاد است و بسته یک ماهه مان نباید بیشتر از یک هفته دوام بیاورد و سرعتمان باید آن قدری باشد که خدای نکرده عکس و فیلم داند و آپلود نشود، تا خدای نکرده مالذت نبریم!

مردم معمولی و لذت های خیلی کوچک

برعکس این هایی که نام بردیم که مستقیم و غیرمستقیم از چیزهای عجیبی لذت می برند، ما مردم معمولی توقعمان خیلی پایین است و برای لذت بردن چیز خاصی لازم نداریم. کافی است یارانه مان را یک روز زودتر بریزند تا مثل چی لذت ببریم. یا کالا برگمان را قطع نکنند، یا چیز مثقال سود سهام عدالتمان را بریزند، یا بنزین را به جای ۸۷ هزار و ۲۰۰ تومان، بکنند ۱۰ هزار تومان، یا فیلتر واتس اپ را چند ساعتی بردارند، یا دلار و طلا و سکه دو قران ارزان شود... یا حتی آقای پزشکین یک گره از کارمان باز کنند، یا حتی شلش کنند. کلاً ما مردم سهل الکیف هستیم و با کوچک ترین چیزها لذت می ببریم.



کارتون: شهرام شیرزادی

مربی یک تیم ملی در جام جهانی ۲۰۲۶ باشید، باید در هر فرصتی، آستین کتانتان را طوری تا کتف بالا بزنید که انگار همین الان قرار است از شما خون بگیرند!

قاعده سوم: شما برای آیفون دار شدن خون دل ها خورده اید. حتی ممکن است کلیه راستتان را فروخته و کلیه چپ را رهن کامل داده باشید! اما متأسفانه مردم آن قدر بدبختی و گرفتاری دارند که ممکن است در مهمانی، فرق گوشی لمسی قدیمی باگجت «پرومکس» شما را نفهمند. وظیفه شماست که ناگهان بحث را به استیو جابز و فیلسوفانه بودن «سیب گاز زده» بکشانید

با توجه به رونمایی های اخیر اپل از گجت های جدید خود، بد نیست بدانیم آداب و رسوم بسیار دقیق و حیاتی وجود دارد به عنوان «پز تکنولوژیک».

قاعده اول: شما گجت نمی خرید که از آن استفاده کنید؛ می خرید که «دیده شوید». اگر خدای نکرده گوشی تان را داخل جیبتان بگذارید، عملاً همه دارایی و دسترنجتان را ته چاه ریخته اید! گوشی باید جزئی از اناتومی دست راستتان باشد.

قاعده دوم: مهم نیست چه پست، شغل یا سمتی دارید؛ شما در هر وضعیتی متعهد به پزدادن هستید. حتی اگر

فرهنگ شهروندی

اصغر کلثومی

آداب و رسوم
پزدادن

بازآم... زور ماه مهر!

کثیرک (۳)

عبد ماکرانی



توی اونا که دلت نمی‌آد
مشق بنویسی، به درست لطمه
می‌خوره! همین دفتر پارسالت هنوز
کلی کاغذ سفید داره. اون رو ببری. تازه
درسی سال قبلت رو هم مرور می‌کنی!

بابایی، همه بچه‌ها
دارن از اون دفتر خوشگلای
فانتزی می‌خرن. چرا ما نباید
بخریم؟

کارتون: شهرام شیرزادی

طبق معمول هر سال، امسال هم پاییز با ماه مهر شروع خواهد شد و مطابق سنوات ماضیه، مدارس هم در ابتدای ماه مهر بازگشایی خواهند شد. البته شایعاتی به گوش می‌رسد که امسال مدرسه‌ها به دلایل واهی و بی‌ارزشی مانند نبود آب و برق و گاز و... آنلاین خواهند بود که خدا را شکر مسئولان با شدت و قدرت این شایعه را تکذیب می‌کنند! البته امسال دانش‌آموزان و والدینشان با شگفتانه‌های بیشتری روبه‌رو خواهند شد. دبیر کمیته شیر مدارس وزارت آموزش و پرورش گفته است در صورت کمبود شیر یا تأمین نشدن شیر مدارس برای سال تحصیلی جاری، اقلامی مانند نان غنی شده در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌گیرد. از طرف دیگر خبر رسیده است قیمت کاغذ نسبت به سال گذشته بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ درصد افزایش داشته که خب ممکن است روی قیمت نوشت افزار هم نیمچه تأثیر ناچیزی بگذارد. گشتی در شهر زدیم تا نظر مردم را درباره بوی ماه مهر بدانیم.

دانش‌آموز دبیرستانی، پسر

پاییز برای پول دارا خوبه. برای ما چیزی جز درس و مشق و سرما و پوست خشک نداره. دیگه در بهترین حالتش نارنگی و هودی داره. به اضافه اینکه یه سال به کنکور نزدیک می‌شیم. تازه از شهریه و خرج مدرسه خلاص می‌شیم و گیر شهریه دانشگاه می‌افتیم. حالا بزنه و یه رشته مزخرفی هم قبول بشیم که نه بتونیم بعدش کار پیدا کنیم، نه یه کیس مناسب ازدواج توی دانشگاه باشه. بعدش هم برو سربازی. اون که دیگه قوز بالای قوز. اگه همون اولین مهر هفت سالگی می‌گفتم من نمی‌خوام برم مدرسه، کار به اینجا نمی‌کشید. ای تف به این...

مادریک دانش‌آموز، اینفلوئنسر

مهر برای من یادآور برگ ریزان، باد خزان، خرما لونه، هوای دونفره، قدم زدن زیر بارون، فیلم گرفتن برای ریلز... آهان از اون لحاظ پرسیدین؟ بله، متأسفانه همه چی خیلی گرون شده. همین دیروز رفتم برای ترمیم ناخون، به نسبت ماه قبل دو برابر شده بود. یا پریروز رفتم رینگ لایت جدید بخرم برای کلیپام، دو تومن از قیمتی که پرسیده بودم، گرون تر شده بود. چی؟ بله، بله... مدرسه‌ها هم گرون شدن. همین فسقلی، قرطی خانوم خودش بیشتر از من خرج داره. البته شنیدم این فروشگاه‌های آنلاین هم اعتبار خرید می‌دن که می‌شه باهاشون نوشت افزار و وسایل مدرسه بخریم. برای اینکه از جزئیات اعتبار باخبر بشین، کلمه قیمت رو کامنت کنین.

پدر و دانش‌آموز، کارمند

داداش، دست روی دلم نذار. یعنی اون قدر که من از پاییز بدم می‌آد، از خورشت بامیه، بوی درخت عرعر و برنامه‌های تلویزیون بدم نمی‌آد. شما فکر کن هر ماه باید جونت دربره تا بتونی خرج خونه رو دربیاری. ولی اول مهر باید دوبار جونت دربره. از دفتر و مداد گرفته تا کیف و رپوش. شهریه رو بگو، پول سرویس، هزینه کلاس فوق العاده، پول چاشت... البته خدا رو شکر امسال قرار شده به بچه‌ها نون غنی شده بدن. دیگه لازم نیست براشون چاشت و تغذیه بخریم. همون نون روزگامی زن، همه‌کاری و ویتامین و پروتئین و املاح بدنشون رو تأمین می‌کنه. کاش هر روز یک لقمه بیشتر نون غنی شده بهشون بدن تا برای ما هم بیارن خونه که چیزمیزی ما هم تأمین بشه.

۵

۲۱ شهریور ۱۴۰۵ / شماره ۱۸۰

پنجاه



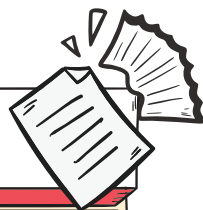
تا همه در جریان پزدادن‌های شما قرار بگیرند و چشم همگی به مثلث دیجیتال شما روشن شود.

قاعده ششم: هرگز و در هیچ حالتی نباید زنگ گوشی روی حالت «سکوت» باشد! صدای زنگ آیفون شما باید با حداکثر ولوم ممکن، روی حالت زنگ فابریک اپل تنظیم شود تا در صورت تماس، کل اهالی پاساژ یا خیابان یا مهمانی متوجه شوند که صاحب یک «سیب گازده» در آن حوالی است. همچنین اگر کسی با شما تماس نگیرد، موظفید هر ۱۰ دقیقه یک بار یک آلام کاذب برای خود بگذارید تا بتوانید به بهانه آن گوشی خود را از جیبتان در بیاورید و هم‌زمان چشم حسودان را از کاسه در بیاورید!

تا بستر برای یک پز موجه و کلاس تخصصی آماده شود!

قاعده چهارم: مسئولیت خطیر پزدادن کلابر عهده شماست! آن تیم نخبه و مهندس‌ان که شبانه‌روز با پیراهن چروک جان‌کنده‌اند تا این دیوایس را بسازند، اصلاً وقت کافی برای کلاس گذاشتن با شاهکار خودشان را ندارند. پس بار این رسالت سنگین را شما باید یک‌تنه به دوش بکشید!

قاعده پنجم: ورود به هر کافه یا رستوران یک مانور است! شما موظفید آیفون، اپل واچ و ایرپاد را طوری با زاویه ۴۵ درجه روی میز بکارید که «مثلث برمودای گجت‌ها» تشکیل شود. لوگوی سیب همه دیوایس‌ها باید مستقیم در خط افق دید گارسون و افراد میزهای مجاور باشد



هیچ رئیس جمهوری اندازه پزشک‌های به ۲۷ موز شلر اهتمام نداشت

حداد عادل: اینک هر عضو کابینه، هنگام جلسه هیئت دولت فقط یک

صفحه ۶

مدیر سامانه سوخت هوشمند:

کسانی که کارت یک جایشان سوخت ندارند با مراجعه به سامانه سوخت من، کارت سوخت خود را یک‌روزه دریافت کنند

سخنگوی وزارت خارجه:

روابط ایران و چین خوب و تماس‌ها مستمر است همیشه آخرین تماس‌ها به هم می‌گویند اول تو قطع کن

خبرنگار العربیه مدعی شد:

پدافند هوایی اردن همه موشک‌های ایرانی عجب را از دست‌گیری کردیم

دبیر انجمن واردکننده‌های دامی:

به دلیل افزایش قیمت ذرت و برکت کردن مرغ‌هایی که می‌گویند مگر ماچی مون از گوشت مرغ کمتر؟ منتظر گرانی مرغ باشید

مدیرعامل شرکت ملی پخش فراورده‌های نفتی شامپو:

و کوتاه کردن موهای رحمان و رحیم اصلاح نرخ سوخت، مصرف روزانه بنزین را دست کم ۳ میلیون لیتر کاهش می‌دهد

داوود لپه‌چی

رئیس انجمن حبوبات ایران:

بزرگ‌ترین مشکل کنونی

این است که فقط فامیل مرغ به شغل مرتبط است، ولی فامیل بقیه به شغلشان ربطی ندارند مشکلی

پدیده‌های زیاده‌باری

دولت به

وارد کنندگان

کالاهای اساسی است



۲۱ شهریور ۱۴۰۵ / شماره ۱۸۰

پیرگه

آرشیو آرپایی

در حاشیه محرومیت خداداد عزیزی

۱ جون تو کار خاصی نکردم. جریحه نزن.

۲ یعنی می‌خواهی بگی فحش ندادی دیگه!

۳ خوب که فکر می‌کنم، یه فحش ریز؛ فحش خیلی خیلی ریز.

۴ باشه. به تنبیه بازدارنده برات می‌دارم.

۵ دوستان، به نظرتون چه تنبیه بازدارنده‌ای انجام بدیم که دیگه شاهد فحاشی در این فوتبال پاک نباشیم؟

۶ بازی رو پخش نکنیم.

۷ صدای ورزشگاه رو قطع کنیم.

۸ فلفل بریزیم.

۹ حاجی این چه تنبیه خارق‌العاده‌ایه دیگه؟

۱۰ این نهایت بازدارندگی رو داره. برو.

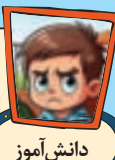
۱۱ باشه بابا!!!

۱۲ دوستان و هواداران محترم توجه کن من رو از ورزشگاه بیرون کردن که فحش دادم و بازدارنده بشم.

۱۳ دیگه چاره چیه؟ باید از ابزار کمکی استفاده کنم، مرتیکه %*#& شده ماد! (%*#&)

تاسوس

دبیر کمیته شیر مدارس وزارت آموزش و پرورش: نان غنی شده جایگزین احتمالی شیر مدارس (ایسنا)



دانش آموز

نون خالی خالی یعنی؟ نمی‌شه انبه یا آناناس غنی شده بدین آقا؟ کاش لااقل روش یه فسه کالباسی، سوسیس، چیز بمالین آقا. خداشاهده سرویس شدیم این قدر نون خوردیم. توی خونه آب هم که می‌خوایم بخوریم، باز مامانمون می‌گه با نون بخور سیر شی.



گروسی، مدیرکل آژانس بین‌المللی

بفرما، اینا نونی که می‌دن دست بچه رو هم غنی سازی می‌کنن. شرط می‌بندم درصد غنی سازی بالای ۹۰ درصد خلوصه. همینارواز بچگی می‌دن به خوردشون من آمار دارم حتی به بستنی از معروف ترین برند محصولات غذایی دارن به نام فوردو. اوووف به تربیل چاکلتش! ولی چه گرون کرده نامرد! بستنی پونصد آخه؟



گابی

باکل کالابگ که فقط می‌شه نیم کیلو از گوشت تن بنده و رفقام رو گرفت. هیچ دو دفعه‌ای هم نیست که شما بری خرید لبنیات، قیمتا آپدیت نداده باشه. یه کم دیگه دندون روی جیگر کیلویی دوسه تومن مون بذاریم، بدون حتی پژووش محققای ژاپنی درباره سرطان زابودن گوشت و لبنیات، ملت همه از و جترین عبور می‌کنن و وگن می‌شن. ما هم باید یه شغل پشت میزی‌ای چیزی پیدا کنیم و خلاص!

فرشته شاهان

نان حلال دیپلماتیک

روزهای من عجیب آغاز می شود. یک روز که از خواب پا می شوم، یک چیزی را ندارم، ولی چند روز بعدش آن را دوباره دارم و چیز دیگری ندارم! این بار لال شده بودم و این برای من که دیپلمات اداره تابعه وزارت امور خارجه بودم، یعنی فاجعه. البته حتما آقای عراقچی خوش حال می شود! چون چند بار من را از کار دیپلماتیک بازداشته و به بخش تشریفات و سرگرمی مهمانان منتقل کرده، ولی خب استعداد من در مذاکره است! این بار هم شانس به من رو کرد و تیم دیپلماسی اداره دیر به محل مذاکره رسید و من بی زبان مشغول میزبانی از هیئت های پاکستانی و قطری و عمانی شدم که برای رایزنی آمده بودند. پاکستانی ها و قطری ها را تکنیک سکوت و لبخند و زبان بدن و چند شوخی دستی دیپلماتیک شهرستانی (حومه دوحه و کراچی) که به نظرم رسید زیاد با آن راحت نبودند، رد کردند و نیازی به استفاده از زبانم پیدا نکردم؛ به ویژه که در عربی و اردو مثل زبان های دیگر خارجی لنگ می زنم!

بعد از قطری ها، نوبت هیئت عمان شد. رئیس هیئت عمانی یک نامه گذاشت در جیب من! اول فکر کردم رشوه است! اشاره کردم که نه، من اهلیش نیستم! در عمان هم حساب ندارم که شما از این فکرهای بد می کنید! اینجا کار ما حساب و کتاب دارد و نان حلال دیپلماتیک برای زن و بچه مان می بریم. ولی بعد دوزاری ام

افتاد که نامه میانجیگری است. خلاصه نامه مچاله شده را با دست عرق کرده ام از جیبم درآوردم و با تکان دادن سر تشکر کردم. طرف عمانی هم رفت نشست! منتظر خانم اشتون و خانم موگرینی بودم و تعظیم کردن و چسباندن دو دست به هم را داشتم تمرین می کردم که همکارم اشاره کرد تمام شد. یادم آمد آن دوران که می آمدند و می رفتند و تقریباً هیچ، تمام شد و رفتم نشستیم. به نظرم با بی زبانی، تا دیپلمات های اصلی برسند، تا جای خوبی آورده بودمشان! اصلاً این زبان بدن در سیاست و همچنین سکوت و لبخند، یک زبان بین المللی است! من کار دیپلماسی را سخت می گرفتم! پله های ترقی تا خود دبیرکلی سازمان ملل برای من هموار است! «تا تو بخوای روی پله های ترقی بروی، کار دستمون دادی!» صدای آقای عراقچی بود که بدویدو داشت می آمد سمت من تا مذاکرات را شروع نکرده، خاتمه ندهم! می خواستم بگویم که پختمشان تا شما برسید، ولی خب زبان نداشتم! با سکوت و لبخند و بدون شوخی شهرستانی، صندلی را به آقای عراقچی سپردم. آقای عراقچی دم گوشم گفت: «آفرین، خوشم اومد! همیشه جواب می دادی تا حاضر جوابی دیپلماتیک رو به رخم بکشی، ولی این بار سکوت کردی؛ همون کاری که از روز اول توش استعداد داشتی! به ترفیع طلبت! فعلاً برو استراحت کن.» من هم رفتم یک چرت عصرگاهی بزنم ببینم زبانم باز شود، کجایم بسته می شود!



ایجو، مگفتن

در حاشیه پخش ویدئوی فحاشی خداداد؛ مجری شبکه پرسپولیس:
از ابتدای ویدئو باید بوق بگذاریم.
در اتوبان همت هم این قدر بوق نمی زنند!



یک مادر:

این قدری که بچه من پای سریال باب اسفنجی و چیپس و پفک خورد، خلشای عباسی در سریال های تلویزیون در حالت لم داده، انگور نمی خوردند!

ولی یک دانش آموز:

این قدری که مدارس برای رنگ کردن دیوارهای حیاط مدرسه از خانواده ها پول می گیرند، استاد محمود فرشچیان برای نقاشی هایش پول نگرفت.

عاصم منیر:

این قدری که من به ایران آمدم و رفتم، اگر به سازمان بهداشت جهانی می رفتم، الان پاکستان بالاترین سطح بهداشت جهانی را داشت.

یک جاروبرقی:

این قدری که شما آدم ها داخل نفتان پرز و پشم و مو جمع می کنید، من داخل کیسه ام آشغال پاشغال جمع نمی کنم.

یک نفر پس از واریز کالابرگ:

وارد فروشگاه که می شویم، از قفسه اول تا آخر خرید ناممکن است. در سه گانه «مأموریت غیرممکن» هم مسائل این قدر غیرممکن نبود.

یک فیلم خوب

توانایی

خرش بر مراد و خودش شادمان
چرا؟ چون ژنش از بزرگان بود

راهی به ما نشان بده تا با غم افزایش
۵۰ تا ۱۰۰ درصدی نوشت افزارها کنار بیاییم. بعد از آن
فقط شکر، شکر، شکر.

پیشو

ضمیمہ طنز و کاریکاتور روزنامہ شہر آرا

پیامک: ۳۰۰۷۴۸۹
دریافت نسخه الکترونیک از: shahraranews.ir

ریتھمناس

بی زحمت به
آپاراتچی بگو صداش رو
کم کنه لااقل.

معرفی چهره‌های جدید

2

۲ نگران نباشین.
یه جوری گرمش می‌کنم که
مامانش هم دیگه نشناسش!

پرهیز از لودگی و بدآموزی

بووووووق!

بیخود دارین
به خودتون زحمت
می دین. بعدا خودمون
روی اینترنت می بینیم!

فيلم نامه جذاب با اتفاقات باورپذیر

فصل بعد زنت می ره نامزد قاتل
می شه. بچه ت باز آخرش کشته می شه.
ای فصل بعدش هم خدا بزرگه. باز یکی
پیدا می کنیم آخرش کشته بشه!

خب الان من که
شخصیت اصلی سریال بودم، کشته
شدم. فصل های بعدی رو چی کار
می کنی استاد؟

پایان بندی مناسب

عزیزم، به این می‌گن
پایان باز! هم هزینه‌ش کمتره.
هم باکلاس‌تره.

فناوری‌های نوین در جلوه‌های ویژه

چرا
کات دادین؟
پس من
چی؟ بالاخره
می میرم یا
زنده می مونم؟

چه خبر تونه؟
بدبختم کردین. مگه یه تهیه کننده
چقدر می تونه خرج این پلان های
پرهزینه رو بده؟